

فهرست

- ۷ تأملی در فلسفه و حکمت
- ۱۹ دین، فرهنگ، ایدئولوژی
- ۳۵ انسان در حکمت متعالیه
- ۴۷ ولایت از منظر علامه طباطبایی (ره)
- ۶۹ مهدویت از دیدگاه علامه طباطبایی
- ۹۱ عرفان در اسلام
- ۱۱۳ علم لدنی
- ۱۳۵ هنر دینی در آرای بورکهارت
- ۱۵۱ هنر و تمدن شیعی
- ۱۶۵ هنر و پیامبر اسلام (ص)

تأملی در فلسفه و حکمت

مقاله کوتاه ذیل تأملی است در دو کلمه (واژه) فلسفه و حکمت و تفاوت آن، از آن جهت که این دو واژه، گاه در فرهنگ معاصر ما به یک معنی به کار می‌رود و با هم مترادف می‌گردد.

مقدمه

امام محمد غزالی در احیاء العلوم پنج کلمه (واژه) را نام می‌برد که به نظر او، در آن زمان و از معنی اصلی خویش عدول کرده و در آن نوعی تحریف معنا صورت گرفته است؛ از جمله این واژه‌ها کلمه علم، حکمت، فقه، توحید و ذکر است.^۱

این مفاهیم در روزگار ما نیز به همین سرنوشت دچار شده‌اند؛ از باب نمونه فقه، امروزه در اصطلاح به معنی علمی است که فقها در زمینه شریعت

۱. این نوشته در اصل سخنرانی بوده است که در اردیبهشت سال ۱۳۹۵ هـ.ش در همایش گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی به مناسبت سالگرد استاد شهید مطهری (ره) ایراد شده است.

و حقوقدانان در رشته حقوق در آن به پژوهش می‌پردازند، در حالی که تفقه در دین که در قرآن بدان اشاره شده^۱ از فراگرفتن حلال و حرام و «علم احکام» معنی وسیع‌تری دارد و آن، معارف دین را به معنی جامع دربر می‌گیرد. علم نیز در فرهنگ دینی و اسلامی ما، به تعبیر دانشگاهی آن، زیاد خواندن، دانش، تفکر و علم حصولی صرفاً نیست بلکه علم نوری است زیبا که نوعی نشاط و بهجت در باطن انسان می‌آفریند. «لَيْسَ الْعِلْمُ يَكْتَرُهُ التَّعَلُّمُ بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (حدیث نبوی) علم نوری است که هدایت‌آور نیز هست، «از مهم‌ترین صفات حق این است که خداوند علیم است و علم او به خود و عالم هستی علم حضوری است» و نور واقعی در دل کسانی می‌تابد که سراپا چشم و روشنایی‌اند. در حکمت الهی در مبحث علم ثابت شده که علم و عالم و معلوم با هم اتحاد و وحدت دارند. از آنجا که جایگاه معلوم و صور اشیاء در ذات مدرک است، اگر عالم بی‌طرف نبود علم هم بی‌طرف نخواهد بود، لذا غزالی در احیاء العلوم سخنی دارد و آن اینکه «علم صاحب خودش را رها نمی‌کند و نسبت به او بی‌طرف نیست».

قرآن کریم نیز که ما را به علوم طبیعی، تجربی و انسانی دعوت می‌کند، علم را در جهت مبدأ و منتهای وجود سیر می‌دهد و علم باید زیربنای آن جهان‌بینی الهی را که سرلوحه آن خداشناسی است دربر داشته باشد، و گرنه جز سرگرمی و تفریح، برای ذهن انسانی نخواهد بود.

بعد از این مقدمه به موضوع اصلی مقاله که دربارهٔ دو واژه فلسفه و حکمت است می‌پردازیم.

تعریفی که ابن‌سینا از حکمت کرده است شامل حکمت نظری است، که با غایت و هدف آن، پیوند دارد؛ بدین معنی که تعریف فلسفه با

۱. فَلَوْلَا نَفْرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ. چرا از هر گروهی از ایشان جمعی بیرون نروند تا در امر دین به تفکر و تعمق بپردازند. (توبه/ ۲۲)

حکمت به حسب غایت و نتیجه آن بیان شده است شیخ اشراق هم همین تعبیر را کرده است: «صيرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني» «حکمت گردیدن به عالم عقلی است شبیه به عالم خارجی» یعنی حکیم شدن، این است که انسان جهانی عقلانی بشود شبیه جهان عینی، بدین معنی که این جهان عینی را آن چنان که هست دریافت کند، و صورت عقلی این جهان بشود؛ به بیان دیگر حکیم آن کسی است که معارف دینی را از راه دلیل و برهان قطعی و آزادانه دریافت کند، چه مطابق روش شرع باشد چه نباشد؛ مثلاً حکیم از راه برهان دریابد که خدا موجود است اما وی قصد مخالفت با شرع را هم ندارد البته هر چه مطابق با عقل روحانی و برهان قطعی باشد نه عقل ظنی، با شریعت مخالف نیست روایت «ما حکم به العقل، حکم به الشرع» ناظر به همین است.

تعریف دیگری که حکیم شهید مطهری (ره) و حکیم علامه طباطبایی (ره) در اصول فلسفه، از فلسفه و حکمت کرده‌اند این است که علمی است کلی که از احکام و خواص موجود بما هو موجود (وجود مطلق) یا احکام مطلق هستی^۱ براساس برهان عقلی بحث می‌کند چنان که علامه طباطبایی در بدایه و نهایه نیز همین تعریف را از حکمت بیان نموده است. تعریف دیگری نیز از آن شده است «فارابی - صدرالمتألهین» و آن اینکه حکمت علم به احوال و اسرار و ذوات اشیاء و صفات آنهاست «علم کلی» البته به اندازه طاقت و توانایی بشر^۲ به هر حال فلسفه و حکمت الهی

۱. مطلق موجود به معنی همه موجودات اما موجود مطلق به معنی نفس وجود یا موجودیت یا موجود بما هو موجود است، اینها با هم نباید خلط شود.

۲. کانت فیلسوف نامدار آلمانی می‌گوید فلسفه نمی‌تواند به ذوات اشیاء پی ببرد اما با حکمت الهی و عرش‌ی یا با فلسفه‌ای در قالب و ظرف حکمت ریخته شود و با اشراق و عرفان توأم باشد (حکمت متعالیه) می‌توان به ذوات و اسرار اشیاء پی برد و البته چنانکه صدرالمتألهین (ره) اظهار می‌دارد به قدر طاقت و ظرفیت بشری.

یا متافیزیک یا علم الهی یا ماوراءالطبیعة را به دو بخش تقسیم نموده‌اند: بخش امور عامه و بخش الهیات بالخاص که به عنوان نتیجه‌گیری، فضل انور عامه است و در مورد خدا و صفات او بحث می‌کند.

سیر فلسفه (حکمت)

نیاکان و علمای ما در تاریخ فرهنگ تمدن اسلامی از دیرباز اهل اندیشه، خرد و حکمت بوده‌اند. دیوگنس در اثر تاریخ فلسفه و حکمت خود این سؤال را مطرح نموده که آغاز حکمت نزد کدام قوم بوده است؟ در پاسخ به این پرسش، وی نام ایران را قبل از هند - یونان نام می‌برد و به این نکته اشاره دارد که حکمت از ایران به یونان رفته و اینکه ایران باستان سرزمین عرفان و حکمت بوده است.

در تاریخ فرهنگ تمدن ایران و اسلام به ویژه تمدن شیعی، فلسفه و حکمت یک حیات پیوسته و مستمر داشته است. حیات حکمت با تمدن و فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع پیوند دیرینه داشته است.^۱

تفاوت فلسفه و حکمت

توجه به این نکته که در عین حال این دو واژه مترادف نیستند و بین این دو اصطلاح تفاوت وجود دارد؛ زیرا در برخی تعاریف حکمت نوعی کمال و تعالی نهفته است که این معنی در فلسفه نیست؛ از جمله اینکه حکمت به معنی «خروج النفس الی کمالها الممكن فی جانبی العلم و العمل». کمال نفس برای انسان از آن جهت که علم و عمل انسان سازند و

۱. رجوع کنید به خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ج ۲؛ نقش شیعه در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران، دکتر علی اکبر ولایتی.

در نفس آدمی تعالی و کمال مطلوب می‌بخشند.

تعریف دیگری از حکمت وجود دارد که علاوه بر مفهوم کمال با نوعی قداست و تعالی پیوند دارد و آن اینکه حکمت علم به مبدأ و مبادی وجود است؛ دین نیز راه آن مبدأ و نیز راه وصول به آن را نشان می‌دهد. هر موضوعی که در مورد علم به مبدأ و منتهی هستی و انسان، تفسیری از وجود عالم پیدایش و پایان جهان و نحوه ارتباط عالم با مبدأ و معاد باشد و از قضا این معنی هم در حکمت و هم در دین به شیوه حکمی نه کلامی مطرح است.

اما برهان در تفاوت فلسفه و حکمت این است که، قبل از شیخ اشراق، دانشمندان و مورخانی مثل ابوریحان بیرونی لغت فلسفه و فیلسوف را یک لغت یونانی دانسته‌اند اما اینکه شیخ اشراق درباره فلسفه نظریه‌ای ارائه داده که فلسفه به معنی تشبّه به حق است این سخن در آثار حکمای دیگر دیده نشده و صرفاً در یکی از کتاب‌های ملاصدرا که متأثر از شیخ اشراق بوده، مشاهده شده است و در برخی تحقیقات امروز نیز ثابت شده است که فلسفه و فیلسوف ریشه یونانی دارد و به معنی تشبّه به حق نیست؛ به هر حال نظریه صحیح این است که در ظرف فلسفه صرفاً مفهوم قداست و معنویت ریخته نشده و با معنی حکمت مترادف نبوده این نکته در تاریخ فلسفه بشری نیز دیده شده اما در تاریخ فلسفه و حکمت اسلامی ایرانی و قرون وسطی الهیات مسیحی فلسفه در قالب و شکل و ظرف حکمت به جهان دانش عرضه شده است و همیشه با کلمه حکمت مترادف بوده است حکمت هم در فرهنگ تمدن اسلامی به سوی حکمت متعالیه پیش رفته است. بعد از ملاصدرا هم اغلب حکما و فلاسفه پیرو حکمت متعالیه بوده‌اند و در مراکز و حوزه‌های علمی تهران، قم، شیراز، اصفهان به تدریس حکمت صدرایی و حکمت مشائی و اشراقی اشتغال داشته‌اند.

بحث قرآنی

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۲۶۹ سوره مبارکه بقره «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»

حکمت را به معنی قضایای راست مطابق با واقع در جهت سعادت انسانی نیز تعبیر کرده که شامل معارف الهی در مبدأ، معاد و معرفت النفس عرفان و معارف اسرار و حقایق هستی و عالم طبیعت است، از آن لحاظ که با سعادت و رستگاری انسان ارتباط دارد. البته حکمت خود منشأ خیر کثیر است و آن الهام یک امر موهبتی از ناحیه حق نیز هست اما نه صرفاً از آن جهت که انتصاب به حضرت حق دارد بلکه حکمت با همه رفعت و منزلت از این لحاظ خیر کثیر قرار داده شده که مایه خیر و سعادت است و سعادت نیز وابسته به حسن عاقبت است.

انبیاء نیز پیام حکیمانه آوردند و در آیه لقد آتیناه لقمان الحكمة (لقمان/۱۲) خداوند لقمان را به صفت حکمت توصیف کرده؛ محتوای ادیان و متون آسمانی و وحیانی. به ویژه کتاب آسمانی ما «قرآن کریم» حکمت است زیرا باطن دین حکمت و عرفان است و معلم این کتب آسمانی انبیاء هستند که خود حکیم و عارف اند و بایست محتوای آن را روشن کنند. بطن متون آسمانی نیز سرّ حکمت است؛ «و یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمة» (جمعه/۳) روش دعوت و سیره انبیاء نیز از طریق موعظه و حکمت بوده است. ادعُ الی سبیل ربک بالحکمة والموعظه الحسنه. (نحل/۱۲۵)

در سوره مبارکه شعراء حضرت ابراهیم در دعا و نیایش با حضرت حق می گوید: «رب هب لی حکماً والحقنی بالصالحین» و منظور از حکم تحقق سرّ و باطن اشیاء است که عالی ترین مرتبه حکم است از این نظر که حکمت شک و تردید را از ذهن و یا نفس انسان می زداید. وقتی که اشراقی نظر به اشیاء می کند با دیده شک و تردید نظر نمی کند، بلکه با قطع

و یقین نظر می‌کند. این بیش از طریق حکمت عرشی و علم حضوری است که خطاپذیر نیست و این همان بالاترین مرتبه حکم است که همان حکمت متعالیه است.

مقام کن که در اصحاب عرفان مطرح است این همان حالت و مقامی است که انسان از راه حکمت (علم الهی و عرفان) و با شهود حضوری بدان نایل می‌شود چه اینکه روایتی صحیح از رسول اکرم (ص) در غزوه تبوک نقل شده که ایشان وقتی سایه‌ای را از دور دید فرمود: «ابوذر باش» و سایه، ابوذر شد.^۱

صدرالمتألهین در مقدمه کتاب اسفار (جلد ۶) می‌گوید: برای قبول حکمت و نور معرفت اسباب و شرایطی لازم است مانند سلامت فطرت، هوش و تیزی ذهن و سرعت ادراک، ذوق کشفی، و علاوه بر این امور باید نور الهی بر قلب او بتابد در جای دیگر در مقدمه اسفار می‌گوید این معارف الهی صرفاً زائیده بحث و تفکر و نظر نیست، بلکه الهامات غیبی و انوار قدسی نیز در کشف و دریافت حکمت کامل تأثیر داشته است و خداوند این حکمت عرشی با نور هدایت باطنی تقوا - تزکیه نفس و با توسل به اهل بیت عصمت (ع) به بنده عطا می‌کند.^۲

۱. از دعاهای رسول خداست «اللهم ارنی حقایق الاشیاء كما هی» غایت حکمت نظری و من یوت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً (بقره/۲۶۹) چنانکه حکیم سبزواری بیان نموده حکمت همان ایمان است چنانکه در آیه کریمه والمؤمنون کُلٌّ آمن بالله و ملائکته و کتبه و رُسله (بقره/۲۸۵) منظور از ایمان یعنی ایمان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی و پیامبران الهی.

۲. احادیثی که از حضرت امام علی (ع) در کتب حدیث به ویژه در غررالحکم و دُرر الکلم نقل شده حکمت با شهوت جمع نمی‌شود و یا حکمت با پُرخوری جمع نمی‌شود. حکمت کامل موهبتی از جانب حق است و یا الهام و فیضی است از عالم ملکوت. به هر حال صدرالمتألهین بیان می‌دارد که طالب حکمت الهی بایستی از جان پاک (تزکیه شده) هوش و فطانت (عقلانیت قوه جرس (الهام)) و کشف و شهود برخوردار باشد و بایستی توفیق الهی نیز در طلب حکمت او را همراه باشد.